

خدا چون سلام به روی ماهت...

# تیمی کارناگاه

جلد ۳: جنگل ممنوعه



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!



# شمی کتابخانه گاه

جنگل  
ممنوعه

جلد سوم



نویسنده

استیگان پستیس

مترجم

زهره خرمی

سرشناسه: پاستین، استفن، ۱۹۶۸-م Pastis, Stephan  
عنوان و نام پدیدآور: تیمی کارناگاه: جنگل ممنوعه / استفان پستیس: زهره خرمی.  
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری: ۲۴۶صص مصور (رنگی)  
شابک: دوره: ۷-۸، ۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸-۸؛ ۸-۸، ۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸-۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا  
یادداشت: عنوان اصلی: Timmy failure: now look what mistakes were made  
موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی -- قرن ۲۰م.  
موضوع: young adult fiction, English--20th century  
شناسه‌ی افزوده: خرمی، زهره، ۱۳۷۶-مترجم.  
شناسه‌ی افزوده: Grabenstein, Chris  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ ج۹ ۱۶۴ پ / PZV  
رده‌بندی دیوینی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]  
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۰۰۷۷۶۹



انتشارات پرتقال  
تیمی کارناگاه ۳: جنگل ممنوعه  
نویسنده: استفان پستیس  
مترجم: زهره خرمی  
ویراستار: شهرام بزرگی  
مدیر هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور  
آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / نیلوفر مرادی - سحر احدی  
طراح جلد نسخه‌ی فارسی: امین نصر  
مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۰۸۸-۸  
نوبت چاپ: اول - ۹۷  
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه  
لیتوگرافی: نقش سبز  
چاپ: کاج  
صحافی: تیرگان  
قیمت: ۲۱۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱- ۶۳۵۶۴



www.porthaal.com



kids@porthaal.com

تقدیم

به همه‌ی بچه‌هایی که رؤیاهای بزرگ توی سرشون  
و برق خفنیّت توی چشم‌هاشون دارن.



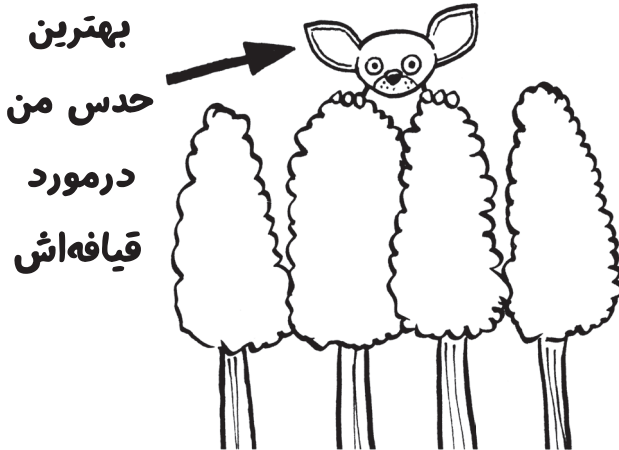


مقدمه‌ای که من را بین یک سگ

و یک چهره‌ی نامطبوع قرار می‌دهد؛

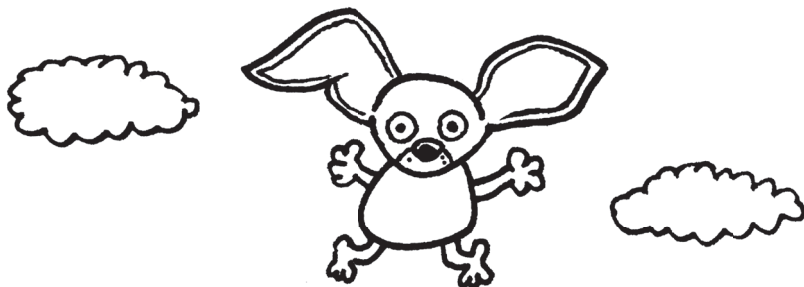
و شما بعداً می‌فهمید که کدام را انتخاب می‌کنم.

ترسناک‌ترین چیزی که ممکن است ببینید، چیزی است که نمی‌بینید!  
مثلاً یک چپوآوای<sup>۱</sup> دندان‌خنجری.  
چپوآوای دندان‌خنجری یک چپوآوای غول‌پیکر چهارتنی است که بالای  
بیشه‌ی درخت‌های همیشه‌سبز چوب‌سرخ زندگی می‌کند.

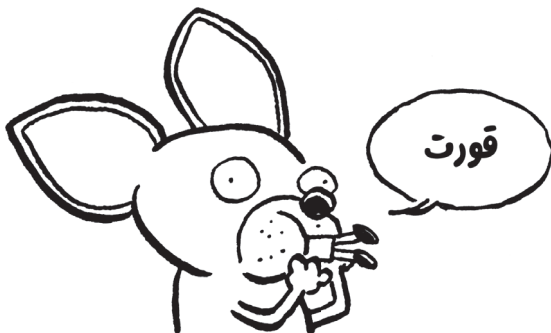


۱ - نژادی از سگ، با بدن کوچک و گوش‌های بزرگ

او آنجا، فرورفته در مه، برای شنیدن صدای بچه‌ها گوش تیز می‌کند؛  
و وقتی صدای یک بچه را می‌شنود، از آن گوش‌های چپواوایی بزرگش  
استفاده می‌کند و از روی درختها، روی زمین جنگل فرود می‌آید!

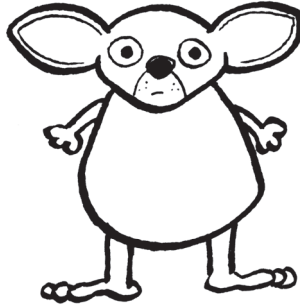


و آن بچه را یک لقمه‌ی چپ می‌کند.





به همین خاطر، این قدر بزرگ شده است.



بعد از  
بچه خواری



قبل از  
بچه خواری

اما چپواوای دندان خنجری هر بچه‌ای را نمی‌خورد.  
اول اینکه آن بچه باید نوبی کمپ مانکی چاک اردو زده باشد؛ یک ردیف  
اتاقک کنار بیشه‌ی چوب‌سرخ.  
به خاطر همین است که راهنماهای کمپ به تکتک بچه‌های تازه‌وارد  
این هشدار را می‌دهند:



برای همین، من الان توی بیشه‌ی چوب‌سرخ هستم!



من به اینجا آمده‌ام، چون یک کارآگاه جهانی‌ام؛  
و قوانین شامل ما کارآگاه‌ها نمی‌شود.

پس...

من راهم را کج کردم.

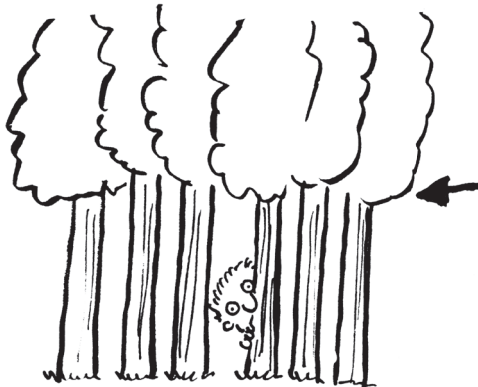
و از خودم شجاعت به خرج دادم.

اما درخت‌های چوب‌سرخ خیلی زود رشد می‌کنند و خیلی زود، یک‌عالمه

درخت جدید دوروبرم سبز شد!

و راه من که تا همین چند دقیقه‌ی پیش واضح بود، پر از درخت‌های

بلند چوب‌سرخ‌ی شد که قبلاً آنجا نبود!

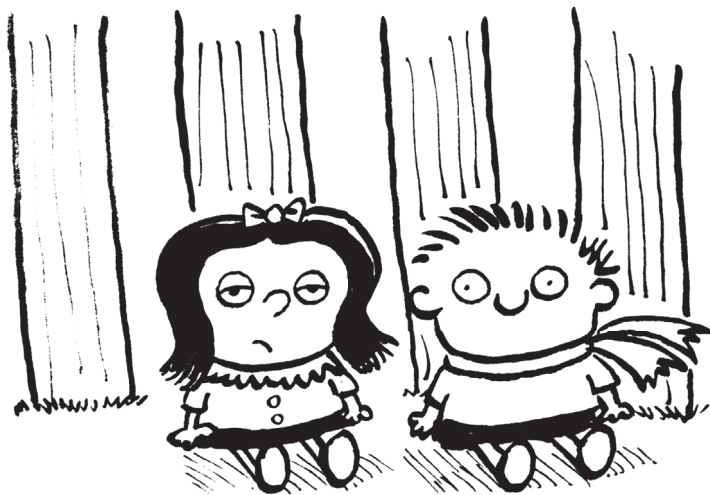


این‌ها قبلاً  
اینجا  
نبود!

برای همین، من روی زمین نشستم.  
و دریای مه را نگاه کردم که از اطراف درخت‌ها جلو می‌خزید.  
و از آن طرف مه غلیظ، صدای ضعیفی را شنیدم.  
«هاف، هاف، هاف، هاف.»  
صدای چپوآوای دندان‌خنجری!  
نزدیک شدن به مرگ، مغز آدم را متمرکز می‌کند.  
پس من به فکر حرفی افتادم که یکی از بچه‌های توی کمپ به من  
زده بود؛  
درباره‌ی تنها راه نجات ممکن از دست چپوآوای دندان‌خنجری.  
چنان‌گزینه‌ی چندش‌آوری بود که او حتی نمی‌خواست آن را به زبان بیاورد.  
برای همین، آن را نوشت.

باید توی جنگل،  
به اون‌ی که کنارت نشسته،  
نگاه کنی و لبخند بزنی.

و اینجاست که باید بگویم آن روز، من تنها کسی نبودم که راهش را  
به طرف جنگل کج کرده بود؛  
یک نفر دیگر هم بود.





# فصل

۱

## جاروبرقی با منظره‌ی عالی

بعضی از کارآگاه‌ها با ماشین خودشان به این طرف و آن طرف می‌روند.



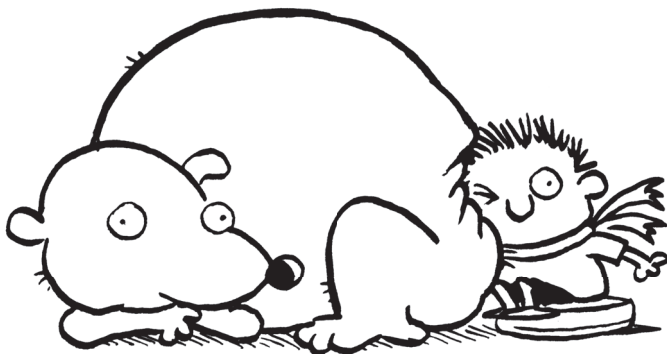
بعضی‌ها با تاکسی.



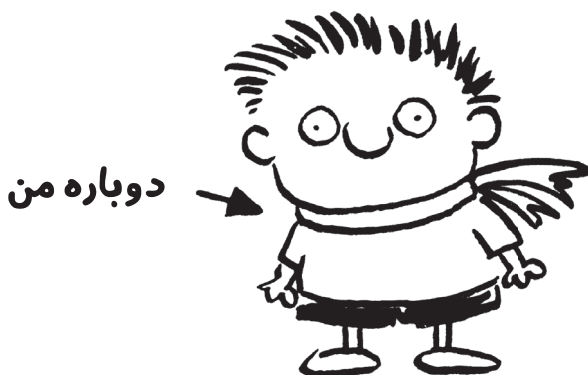
بعضی‌ها هم روی جاروبرقی مادرشان می‌نشینند.



یک جاروبرقیِ روباتی که هنوز الگوی حرکت کردنش روی فرش خانه‌مان را کشف نکرده‌ام.  
در نتیجه، پُپ و پُپ به خرس قطبی‌ام می‌خورم.



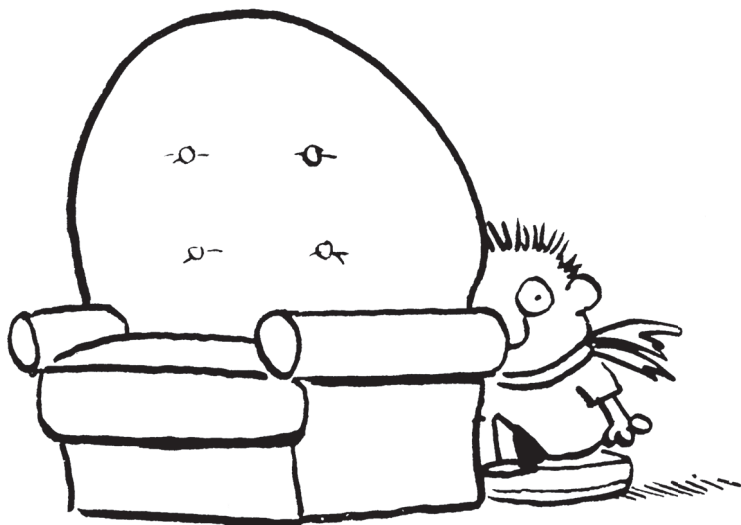
بله؟! توی دلتان گفتید کدام خرس قطبی؟ هه! مثل اینکه شما جزء آن سه چهار نفر توی دنیا هستید که هنوز جلدهای قبلی کتاب خاطرات من را نخوانده‌اند!  
حالا اشکالی ندارد؛ بگذارید برایتان خلاصه‌اش کنم:  
من خرابکار هستم؛ تیمی خرابکار.



من بنیان‌گذار، رئیس و مدیرعامل بزرگ‌ترین دفتر کارآگاهی شهر و احتمالاً کشور یا حتی شاید جهان هستم که اسم خودم را روی آن گذاشته‌ام: آژانس خرابکار.  
من بیشتر پرونده‌های جرم در دنیا را حل کرده‌ام.  
می‌گویم بیشتر و نمی‌گویم همه، چون هفت میلیارد آدم در جهان زندگی می‌کنند.



و حُب من نمی‌توانم هم‌زمان همه‌جا باشم؛  
هرچند خیلی سعی می‌کنم!  
البته زمان‌هایی که سوار جاروبرقی روباتی هستم و بیکهو برای خودش  
می‌رود توی مبل، این کار خیلی سخت می‌شود.



البته اگر جاروبرقی روباتی درست تنظیم شده بود، مشکلی پیش  
نمی‌آمد؛ اما حُب، این کار وظیفه‌ی دستیارم، گنده بود.



اگر یک وقت وسوسه شدید یک خرس قطبی به اسم گنده را استخدام کنید و اگر وسوسه شدید او را در آژانس کارآگاهی‌تان شریک کنید و اگر وسوسه شدید اسم آژانستان را به‌خاطر او از دفتر خرابکار به دفتر خرابکار گنده تغییر دهید، اول باید موارد زیر را بدانید:

خرس‌های قطبی روزی بیست ساعت می‌خوابند.



در این مورد، حتی فکر اعتراض کردن به او را هم از سرتان بیرون کنید!  
چرا؟ چون اگر اعتراض کنید، خرس اعلام می‌کند که وقت خواب  
زمستانی‌اش است و بعد سه ماه می‌خوابد!



اگر می‌شد، درباره‌ی خرسم بیشتر برایتان می‌گفتم؛ اما نمی‌توانم.

چون جاروبرقی‌ام از در بیرون رفته است.

